

## درباره

### خلفیات ما ایرانیان\*

هرکسی گر عیب خود دیدی به پیش  
کی بُدی فارغ وی از اصلاح خویش  
مولوی

سرانجام کتاب خلقیات ما ایرانیان نوشته سید محمد علی جمال زاده - که بیشتر می‌پندارند در رژیم پیشین، پس از چاپ، بلافاصله جمع‌آوری گردیده و به دست احدی نرسیده است - بار دیگر به حلیه طبع آراسته شد، نه در ایران، بلکه در ایالت فلوریدای آمریکا، و نه بی اجازه مؤلف، که شیوه برخی از ناشران ایرانی مقیم آمریکا و اروپاست، بلکه با اجازه مؤلف و با چند صفحه مطالبی افزون بر چاپ تهران و نیز با حذف مقدمه ناشر تهرانی.

حقیقت آن است که خلقیات ما ایرانیان پیش از چاپ اخیر در آمریکا، قبلاً دوبار دیگر نیز در ایران بچاپ رسیده بوده است. یک بار در سال ۱۳۴۳ در چند شماره مجله مسائل ایران، و سپس در سال ۱۳۴۵ بصورت کتابی مستقل\* . بنا بر آنچه مؤلف کتاب در مقدمه چاپ آمریکا نوشته است، مجله مسائل ایران در شماره چهارم مورخ اول بهمن ۱۳۴۲ از یاران صاحب‌نظر تقاضا می‌کند «راجع به خلقیات یک ایرانی امروز آینه تمام‌نمایی تهیه نموده برای استفاده عموم مشتریان به دفتر مجله بفرستند» (ص ۹). و آقای جمال‌زاده در پاسخ مجله با طرح این مطلب که «یک نفر ایرانی امروز از بسیاری جهات و بخصوص از لحاظ اخلاق و یا به قول مسائل ایران از حیث «خلقیات» تفاوت زیادی با

\* ناشر: کانون معرفت، فلوریدا، ۳۰ صفحه مقدمه + ۱۸۵ صفحه متن کتاب و ملحقات و فهرستها، سال ۱۳۶۳

\* (۱۹۸۵ م). بها: نامعلوم.

•• در سه هزار نسخه، به سرمایه‌کتابفروشی فروغی، تهران، فروردین ۱۳۴۵.

ایرانی دیروز و پریروز ندارد و لهذا عموماً آنچه را دربارهٔ ایرانیان دیروز و پریروز گفته‌اند دربارهٔ ایران امروز (با پاره‌ای تفاوت‌های غیر مهم) می‌توان صادق دانست...» (ص ۱۰)، در سلسله مقالاتی به تشریح خلیقات ایرانیان می‌پردازد و مجلهٔ مزبور هم آنها را بی‌کم و کاست چاپ می‌کند، چنان که مجلهٔ خواندنیها هم برخی از بخشهای این مقالات را در شماره‌های مختلف خود نقل می‌نماید (ص: الف)، گرچه ممکن است کسی در همین مورد نیز «ان قلت» کند و بگوید معلوم نیست آنچه خودی و بیگانه در قرون پیشین دربارهٔ ما گفته‌اند امروز نیز الزاماً در مورد ما صادق باشد. از این مطلب بگذریم، نکتهٔ قابل توجه آن است که نویسندهٔ این مقالات در نامهٔ مورخ ۲۵ بهمن ۱۳۴۲ خود خطاب به مدیر مجلهٔ مسائل ایران نظر خود را دربارهٔ کیفیت سانسور در ایران بدین شرح بیان می‌کند: «جوانان ما فریادشان بلندست که در ایران آزادی قلم نیست. ولی من باید اعتراف نمایم که تا کنون هر چه نوشته‌ام بی‌کم و کاست همه بچاپ رسیده است و هرگز حتی یک مرتبه (باستثنای یکی بود و یکی نبود که بعلت اغراضی مورد اعتراض واقع گردید و آتش زدند و نویسنده‌اش را تکفیر کردند و مهدورالدم اعلام کردند) [ظاهراً مربوط به زمان چاپ این کتاب در سال ۱۳۴۰ قمری = حدود سال ۱۳۰۰ شمسی است یا یکی دو سال پس از این تاریخ] هم از طرف مقامات رسمی یعنی شاه و وزیر و دولت مورد ایراد و توبیخ و یا پرخاش و امتناعی واقع نگردیده‌ام، و گاهی در روزنامه‌هایی که از ایران برایم می‌رسد مطالبی می‌خوانم که تعجب می‌کنم که با آن همه حرفهایی که دربارهٔ سازمان امنیت و سختگیریهای گوناگون که به گوش می‌رسد، پس چه طور این قبیل مطالب به آزادی بچاپ می‌رسد و انتشار می‌یابد مگر آن که ما آزادی قلم و کلام را با آزادی فحش و بد زبانی یکی بدانیم» (ص: ج). چنان که گفتیم مطالب مندرج در کتاب خلیقات ما ایرانیان، بطوری که مؤلف کتاب در نامهٔ مذکور پیش بینی کرده بوده است نخست در مجلهٔ مسائل ایران بچاپ می‌رسد و مورد اعتراض قرار نمی‌گیرد و شماره‌های مجله هم جمع آوری یا توقیف نمی‌گردد. تقریباً دو سالی بر این ماجرا می‌گذرد و مدیر مجله، مقالات آقای جمال زاده را در بارهٔ موضوع مورد بحث بصورت کتابی در ۱۸۹ صفحه منتشر می‌سازد (ص: الف) که بقول مؤلف کتاب «در همان نخستین قدم مطبوع طبع زمامداران امور و اولیاء حکومت (و بلکه سازمان چنانی ساواک) واقع نگردید... و جمع آوری شد... و بر ارقام این سطور معلوم نگردید که آیا نسخه‌های آن را آتش زده و خراب کرده و از میان برده‌اند یا...» (ص: الف، ب). ولی مسلم است که کتاب خلیقات ما ایرانیان مدت‌ها در کتابفروشیهای ایران بفروش می‌رسیده است، آشکارا نه در خفا. از آنچه در

مقدمه ناشر خلقیات ما ایرانیان چاپ تهران (که در چاپ آمریکا بکلی حذف شده و به آن اشاره ای هم نگردیده) آمده است معلوم می شود، پس از چاپ سلسله مقالات آقای جمال زاده در مجله مسائل ایران «از طرف صاحب نظران اجتماعی ایران و آنهایی که دردی از وطن و مملکت و اجتماع در دل دارند، له و علیه» آن مقاله ها مطالبی نوشته شده و از جمله این موضوع عنوان گردیده است که آقای جمال زاده «دستی از دور بر آتش دارند» و افرادی نظیر ایشان بهترست به ایران بیایند و برای «به ثمر رسانیدن انقلاب سفید اجتماعی شاهنشاه آریامهر... مجاهدت و کوشش نمایند» (از مقدمه کتاب، ص ۱-۴).

از این عبارت روشن می گردد که بهنگام چاپ خلقیات ما ایرانیان در مجله مسائل ایران نیز برخی از خوانندگان مجله - نه مقامهای مسؤول سانسور - به چاپ این سلسله مقالات اعتراض کرده و مطالب آن را منصفانه ندانسته اند.

از طرف دیگر آقای جمال زاده در یکی از مقدمه های خود بر چاپ آمریکا (ص: ج تا ص) به مطالبی اشاره می کند که از آنچه بر سر این کتاب آمده است تا حدی پرده بر می دارد. وی می نویسد شخصی که کارمند اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر بوده است در ۲۵ مرداد ۱۳۴۵ نامه ای از تهران به او در ژنو می نویسد و در آن بر مطالب کتاب خلقیات ما ایرانیان سخت می تازد. وی نامه خود را چنین آغاز می کند «هر چند کتاب خلقیات شما خلق مرا بسیار تنگ کرده و بسیاری از ارادت دیرین و غائبانه مرا نسبت به شما کاسته و تصویر زیبای شما را در ذهن من مانند تصویر دوریان گری از جهتی زشت و پلید جلوه داده است، اما باید اعتراف کنم که هنوز از بسیاری جهات در دل خود برای شما ارج و حرمت فراوان قائم و بی تردید شما از مفاخر ادبی ما هستید...» (ص: خ).

این شخص ماجرای بررسی خلقیات ما ایرانیان را در اداره نگارش بی پرده برای جمال زاده می نویسد و ضمن آن اعتراف می کند که پس از خواندن کتاب در «یک گزارش رسمی آنچه باید بگویم گفتم و نوشتم و بی پروا سخن به صلابت شمشیر راندم» (ص: خ). وی به همراه نامه اش نسخه ای کامل از گزارش خود را نیز برای اطلاع مؤلف کتاب می فرستد. نویسنده گزارش به این حد بسنده نمی کند و مؤلف کتاب را متهم می سازد «که هر جا کسی به مفاخر تاریخی ایران دشنامی بدهد، دلشان بحال می آید و ناز شصت می دهند» (ص: د). او با آن که مؤلف کتاب را از مفاخر ادبی می خواند، می افزاید «اما همیشه نوشته ها و اشارات و کنایات او ته مزه تلخی دارد. یک نوع بد بینی و منفی بافی خاصی در نوشته ها و آثار او سایه انداخته و نسبت به تاریخ و مذهب این قوم با نظر نامساعد و حتی استهزا آمیزی اظهار عقیده می کند. گویی دلش از

جایی آزرده و قصد انتقامجویی و کینه توزی دارد. زیرکانه و رندانه از این ملت و از این دستگاہ انتقام می گیرد. شاید آن چنان که دشمنانش می گویند تمایلات خاص مذهبی او را به این راه کشانده و واقعه قتل پدرش سید جمال واعظ [به فرمان محمد علی شاه قاجار] که او نیز در زمان خودش متهم به پاره ای اتهامات بود دل او را بدرد آورده. اگر این طور باشد براستی مایه تأسف است، و معلوم نیست ملت ایران تا کی باید تاوان قتل یک سید واعظی را که هزار حرف درباره اش زده اند، بدهد. آیا پنجاه سال زندگی در خارج و در آغوش یک زن سویسی و تأمین معاش مستمر از کیسه فتوت این ملت فقیر چه می خواهد» (ص: س، ش). و آنگاه فتوا می دهد که مؤلف کتاب «این عمل [یعنی چاپ کتاب خلیقات ما ایرانیان] را که به زعم من معادل با جنایت و خیانت است به حساب خدمت و حسن نیت گذاشته است» (ص: س). جمال زاده ضمن نقل قسمت اعظم این گزارش در مقدمه کتاب چاپ آمریکا به توضیحاتی می پردازد و از جمله به نامه ای که پدرش ۷۶ سال پیش از زندان بروجرد که در همانجا بقتل رسیده به وی نوشته بوده است اشاره کرده، و نیز توضیح داده است که در هنگام چاپ کتاب ۵۸ ساله بوده است نه پنجاه ساله، همسرش آلمانی است و اسم ایرانی او فاطمه است و اکنون هشتاد سال دارد، و دیگر این که هرگز حقوقی از دولت ایران نگرفته است بلکه در دفتر بین المللی کار خدمت کرده و اینک نیز از حقوق بازنشستگی آن دفتر استفاده می کند (ص: ش).

از مطالبی که در این گزارش آمده است چنین بر می آید که کتاب خلیقات ما ایرانیان پس از چاپ و نشر، بسببی خاص برای بررسی به اداره نگارش و شخص مذکور داده شده بوده است و بدین جهت است که وی در گزارش خود اظهار نظر می کند که «نمی دانم بررسی کتابی که قبلاً در مجله بچاپ رسیده و بعداً بصورت کتاب در آمده و در دسترس خودی و بیگانه و دوست و دشمن قرار گرفته و اثر مطلوب و یا نا مطلوب خود را بخشیده است چه فایده ای دارد» (ص: ژ). از آنچه بطور غیر مستقیم در این گزارش ذکر گردیده است و نیز از تحقیقات مختصری که نگارنده این سطور از دو سه تن از دست اندر کاران رژیم پیشین درباره این کتاب بعمل آورده است معلوم می شود که ظاهراً ساواک یا اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر با چاپ خلیقات ما ایرانیان در مجله مسائل ایران و نیز با چاپ مستقل آن بصورت کتاب مخالفتی نداشته اند و شاهد صادق، گزارش مأمور بررسی کتاب است که می گوید پس از دو بار چاپ خلیقات ما ایرانیان در ایران، آب رفته را نمی توان به جوی بر گردانید. ولی بنظر می رسد کسی یا کسانی پس از چاپ کتاب در

سال ۱۳۴۵ در تهران، مطالبی علیه آن با مقامهای بلند پایه دولتی و از جمله نخست وزیر وقت امیر عباس هویدا در میان می‌نهند و بعید نیست بررسی کتاب در اداره نگارش بر اثر این مراجعات صورت گرفته باشد. از طرف دیگر پرس و جوی من در این باب به این نتیجه رسیده است که نخست وزیر از یکی از وزیران خود می‌خواهد کتاب خلفیات ما ایرانیان را که چاپ و منتشر شده بوده است بخواند، و نظر و رای خود را به او اطلاع بدهد. این وزیر پس از مطالعه کتاب، بر خلاف عضو اداره نگارش به نخست وزیر می‌گوید: جمال زاده از خودش چیزی ننوشته، کتاب مجموعه‌ای است از نقل قولها اعم از خوب و بد درباره ایرانیان. بعلاوه لحن مؤلف کتاب نیز حاکی از آن است که مقصود وی از تألیف کتاب اصلاح جامعه و مردم ایران است. معلوم می‌شود با این اظهار نظر کار فیصله پیدا نمی‌کند و مقامهای دیگر مأمور بررسی کتاب می‌شوند و در نتیجه داوری اینان کتاب را پس از این که یک سال یا یک سال و نیم در کتابفروشیها بفروش می‌رسیده است جمع آوری می‌کنند، و احتمالاً همزمان با جمع آوری کتاب است که گذرنامه ایرانی مؤلف کتاب و همسرش را می‌گیرند (ص: ج، چ) و پس از گذشت دو سال گذرنامه‌ها را به آنان باز می‌گردانند (ص: د).

\*\*\*

و اینک چند کلمه درباره کتاب خلفیات ما ایرانیان که در آمریکا بچاپ رسیده و نسخه‌ای از آن از طرف ناشر برای ایران نامه فرستاده شده است.

کتاب با این عبارت آغاز می‌شود «بزرگان ما ایرانیان که خداوند اندیشه و خیر خواهی بوده‌اند و مریبان و راهنمایان واقعی ما هستند از هزار سال بدین طرف به صد زبان در گوش جان ما ایرانیان (و مردم دنیا) گفته‌اند...» (ص: الف) و مؤلف پس از آن در شش صفحه ابیاتی از شاعران ایران در مضمون همان بیتی که در صدر این مقاله آورده‌ایم ذکر کرده است (ص: الف - ج). سپس نامه مورخ ۲۵ بهمن ۱۳۴۲ مؤلف کتاب به لاهر رخننده مدیر مجله مسائل ایران در چهار صفحه (ص: ج - د) آمده است و بعد خواننده «دیباچه جدید» و «تذکراتی درباره کتاب خلفیات ما ایرانیان» به امضای جمال زاده، ژنو، اواخر شهریور ۱۳۶۳، و سرانجام مطالبی در زیر عنوان «بعد التحریر» به امضای جمال زاده را می‌خواند (ص: الف - ط) و آنگاه اصل کتاب شروع می‌شود با صفحه شماره ۹!

مؤلف در سبب تألیف کتاب می‌نویسد «علت العلل این که ما ایرانیان با آن همه

کتابخانه ملی ایران - تهران - چاپخانه ...

برویم... همین معایب اخلاقی و امراض روانی ما بوده است» (ص ۱۱) و اگر بخواهیم در طریق ترقی و رفاه گام برداریم باید نخست بر عیبهای خود آگاه گردیم و آنگاه در صدد اصلاح خود برآیم. وی در صفحات آغاز کتاب «صفات پسندیده ایرانیان» را برمی شمارد و از جمله استقبال روستاییان ایران را از «سپاه دانش» دلیل علاقه مندی ایرانیان به علم و دانش ذکر می نماید (ص ۱۴)، و قول ادوارد براون را نقل می کند که در دو حادثه بزرگ: ظهور باب و انقلاب مشروطیت، ایرانیان چنان عمل کردند که نشانه زنده بودن و حق جویی و جوانمردی ایشان است (ص ۱۷)، و از طرز رفتار و بزرگواری اولین پادشاهان ایران با دشمنان سخن گفته و آن را ستوده است (ص ۱۵)، وی این عبارت را نیز از هرودوت آورده است که «ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیر مجاز باشد سخن براند و در نظر آنها [ایرانیان] هیچ چیز شرم انگیزتر از دروغ گفتن نیست...» (ص ۱۶). و آنگاه به «تفاوتهای اخلاقی ما با دیگران» پرداخته و نوشته است هر قوم و ملتی دارای اخلاق و اطواری خاص خودش است (ص ۱۷)، و بعد در زیر عنوان «تغییر احوال ما ایرانیان» به نقل از سرجان ملکم آورده است که «در تمام ممالکی که دیده ام ایران از تمام آنها گدا کمتر دارد» (ص ۲۳ - ۲۴) و می افزاید که «ما باید اعتراف نماییم که ایرانیان هم مانند همه مردم دنیا ترکیب و معجونی هستند از خوبی و بدی و زشتی و زیبایی...» (ص ۲۷). مؤلف کتاب بدی را خاص ایرانیان نمی داند و می گوید «بیشتر مردم دنیا همین حال را دارند و اگر اثرات تربیت عالمانه و عاقلانه مستمر و طولانی در میان نباشد و ترس از قانون و مؤاخذه هم بر طرف گردد چه بسا ابلیسهای آدم رویی که نقاب از صورتشان خواهد افتاد و قیافه ناهنجارشان نمایان خواهد گردید» (ص ۲۷). و سپس اضافه می کند در برابر آنچه درباره ما گفته اند و نوشته اند و می گویند و می نویسند به چند صورت زیر می توانیم واکنش نشان بدهیم: تجاهل و تغافل، انکار، تلافی، و تعقل (ص ۲۷ - ۳۰)، و مؤلف از میان این چهار طریق، راه تعقل را بر می گزیند و می نویسد «خرد به ما می گوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید...» (ص ۴۸) و راه کار را این می داند که نخست باید بدانیم که معایب و نواقص ما چیست و بعد ببینیم پزشکان خودمانی و بیگانه درباره ما چه گفته اند. وی به این نکته نیز تاکید می کند که «بلا شک تمام آنچه نوشته اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه بسا ممکن است به راه غلط رفته قضاوت ناروا نموده باشند. اما در هر صورت اطلاع یافتن به تمام این سخنان... واجب و اجتناب ناپذیر است». و آنگاه به نقل از شاعران و نویسندگان ایرانی،

صفات خوب و بد ایرانیان را ذکر کرده که بیشتر آنان از صفات ناپسند هموطنان خود نالیده‌اند (ص ۵۵ - ۶۴).

پس از این مطالب، تازه، «سراغاز» کتاب آغاز می‌گردد و مؤلف به ذکر آنچه بیگانگان درباره ما ایرانیان گفته‌اند پرداخته و خود اعتراف کرده است که «بد گوئیهایشان به خوبیهای ما که گفته‌اند می‌چربد» (ص ۶۵). وی عقاید و آراء بیگانگان را در حق ما ایرانیان به چهار بخش کرده است بدین شرح: ۱- آنچه قدیمیها از یونانیان و رومیان و غیرهم در حق ما گفته‌اند، با نقل قول از سه تن (ص ۶۷ - ۶۹)؛ ۲- آنچه اشخاص غیر فرنگی از ترک و عرب و تاتار گفته‌اند، با نقل قول از سه تن (ص ۷۰ - ۷۲)؛ ۳- آنچه فرنگی‌ها در این قرنهای اخیر گفته‌اند، با نقل قول از ۲۹ تن (ص ۷۳ - ۱۳۵)؛ ۴- آنچه اشخاصی از خود ما ایرانیان در حق هموطنانمان گفته‌ایم، [کذا فی الاصل] با نقل قول از ۱۵ تن (ص ۱۳۶ - ۱۵۸).

حقیقت آن است که داوری درباره این کتاب بی آن که تمام آن را از بابت بسم الله تا تاء تمت بخوانیم کاری است نادرست. زیرا یک جا از قول ابن مقفع می‌خوانیم که «ایرانیان ... همه کس را به خانه خود نان دادندی و به خانه دیگران نان نخوردندی. چون در حق کسی نیکی خواستندی کرد- با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده‌ای کردندی هر گز از آن باز نگشتندی ... به کردار بیش بودندی که به گفتار...» (ص ۶۵)، و در جای دیگر ابیاتی از عمق بخارایی ذکر شده که «در وصف وطن و مردم و وطنش گفته است:

یکسی وادیی چون یکی کنج دوزخ	در آن گنده مشتی خسیس و محقر
گروهی چویک مشت عفریت عریان	به کنجی چو گوریهودان خیبر...
چونسناس ناکس، چونخچیرچیره	چویاجوج بی حد، چومأجوج بی مر...
چودیوان بندی همه پیر و برنا	چوغولان دشتی همه ماده و نر...

(ص ۵۶ - ۵۷)

و سپس چند بیت از شاعر عرب منتبّی نقل شده است با ذکر ترجمه آن ابیات در مذمت ایرانیان که «نه ادب دارند و نه حسب و نه عهد و پیمان سرشان می‌شود و نه از بدیهایی دارند...» (ص ۷۰) و آنگاه از «عقیده عثمانیها درباره ایرانیان» آگاه می‌گردیم با نقل بخشی از سخنرانی روشنی بیگ نامی از صاحب منصبان ترکیه در سال ۱۹۲۳ میلادی که «... ملت فارس را بد اخلاقی به نام دین زیون ساخته است. آخوندها قهارترین و قویترین سلاطین فارس شده‌اند... دخانات و ترناک و سایر زهرهای خواب‌آور مردم این

مملکت را به حال یک گله استخوان و «اسکلت» متحرک در آورده است. دخترها در سه سالگی توی چادر چاقچور می روند و در هشت سالگی با مردهای چهل ساله زناشویی می کنند، و پیش از زن شدن از چند شوهر طلاق می گیرند و بالاخره در بیست و پنج سالگی تریاک می خورند و هلاک می شوند ... فارسها بسیار دروغگو و دزد هستند ...» (ص ۷۱ - ۷۲) و یا از قول جیمس موریه می خوانیم «در تمام دنیا مردمی به لاف زنی ایرانیان وجود ندارد. لاف و گزاف اساس وجود ایرانیان است. هیچ ملتی هم مانند ایرانیان منافق نیست ...» (ص ۷۳). مؤلف کتاب نظر مثبت گوته و براون را نیز بشرح در باره ایرانیان آورده است (ص ۷۴ - ۷۵)، ولی از قول تئودور نولدکه هم نوشته است که «وفا هیچگاه از صفات بارزه ایرانیان نبوده است» (ص ۹۴) و یا ژان لارتگی روزنامه نویس فرنگی در کتاب ویزا برای ایران که در سال ۱۹۶۲ در پاریس بچاپ رسیده، نوشته است «این مملکتی [ایران] که حقیقت در آنجا مانند مهربه نرد شش قیافه گوناگون دارد و هرگز بصورت واقعی خود نمایان نمی گردد» (ص ۱۱۵). این روزنامه نگار سپس اظهار عقیده کرده است که «انتخابات» در هیچ جای دنیا مثل ایران ساختگی و قلابی نیست (شاید با استثنای ویتنام). او بر ملی شدن صنایع نفت در ایران هم حمله کرده و ملت ایران را بدین سبب مورد نکوهش قرار داده که «انگلیسی ها را از خاک ایران بیرون انداخت، و بدون این که کمترین اعتنایی به منافع خود داشته باشد یکی از بهترین سرچشمه های نفت دنیا را خشکانید و رسماً اعلام نمود که خود کشی را بر حیات تعبد آمیز ترجیح می دهد. یعنی حاضر خواهد شد که خود را در آغوش روسها که ایرانیان مانند افعی شاخدار از آنها می ترسند بیندازد تا آن که از نو بیریق شرکت نفت را بر فراز تصفیه خانه آبادان ببیند» (ص ۱۲۱ - ۱۲۲). این را بیفزاییم که چهارده صفحه از خلیقات ما ایرانیان فقط به نقل قولهای همین روزنامه نویس اختصاص داده شده است.

پس از این چهار بخش، کتاب با عنوان «دعای خیر» پایان می پذیرد و مؤلف در این قسمت اعتراف می کند که آنچه در کتاب آمده است «حدیثی نیست که مسرت آمیز و مایه سرافرازی ما باشد. دلسوزی و خشم و استغفار هم درمان این درد، و دواى این مرض نمی گردد. باید کوشید و در صدد علاج بر آمد»، و از «داربوش شاهنشاه بزرگ ایران در دو هزار و پانصد سال پیش» این عبارت را نقل کرده است: «تو ای کسی که می خواهی پس از این پادشاه باشی از دروغ پرهیز و دروغگو را کیفر بده ... تو ای کسی که می خواهی پس از این پادشاه باشی دوست مردی مباش که دروغگو و یا زور گوست بلکه دروغگو و زور گور را سخت کیفر بده» (ص ۱۵۹) و در آخر کتاب آقای جمال زاده آرزو



کرده است که یزدان پاک «ما را از شر و زیان دروغ که بزرگترین نشانهٔ تبهکاری و فسادست در امان بدارد» (ص ۱۶۰).

ظاهراً خلفیات ما ایرانیان در اینجا پایان می‌رسد. ولی بنده نفهمیدم، ناشر به چه سبب یکی از مقالات مؤلف را دربارهٔ «شیوهٔ انتقاد» که قبلاً در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ شده بوده است، در آخر کتاب نقل کرده (ص ۱۶۱ - ۱۶۸). بعد از این مقاله، فهرستهای کتاب چاپ شده است (ص ۱۶۹ - ۱۸۹).

حقیقت آن است که خلفیات ما ایرانیان جُنکی است از مطالبی که ایرانی و غیر ایرانی، له و علیه ما ایرانیان نوشته‌اند از قدیمترین زمانها تا چند سال پیش که البته کفهٔ بد گویها بر کفهٔ دیگر بنحو بسیار محسوسی می‌چربد چنان که یک عیب از زبان افراد مختلف بارها تکرار شده است. یقیناً اینها همهٔ مطالبی نیست که دربارهٔ ما گفته‌اند، اینها حد اکثر مطالبی است که آقای جمال زاده در ضمن مطالعات خود در سالهای دراز به آنها برخورده و آنها را به قصد نگارش مقاله یا کتابی جمع آوری کرده بوده است. خود مؤلف نیز چنان که دیدیم چند بار در کتاب خود تصریح کرده است که ممکن است برخی از صفات بدی که به ما نسبت داده‌اند درست نباشد، ولی باید این مطالب را بخوانیم و بررسی کنیم تا اگر عیب و نقصی را که به ما نسبت داده‌اند در ما وجود دارد در صدد اصلاح خود برآیم نه آن که کبک وار سر خود را در برف فرو کنیم.

با آن که مؤلف کتاب چنان که دیدیم به هیچ وجه تعهد نکرده است به اظهار نظر های مختلفی که دربارهٔ ایرانیان شده است جوابی بدهد و دربارهٔ صحت و سقم آنها به داوری پردازد، عدهٔ قابل توجهی از خوانندگان کتاب، بی آن که معتقد به خودستایها و لاف زدنهای احمقانه دربارهٔ ایران و هموطنانشان باشند، ممکن است انتظار داشته باشند مؤلف کتاب لااقل در برخی از موارد، بی تفاوت از کنار اظهار نظرهای ضد در صد نادرست و خصمانه نسبت به همهٔ ایرانیان نگذشته باشد و فی المثل آنجا که متنبی در حق ما ایرانیان گفته است که آنان «نه ادب دارند و نه حَسَب و نه عهد و پیمان سرشان می‌شود» شاید بهتر بود به او پاسخ داده می‌شد که شما تازیان دیگر چه می‌گویید که آنچه در دوران جاهلیت و حتی در دوران طلایی کشور گشاییهای اسلامی خود انجام داده‌اید بیشتر موجب سرافکنندگی است تا افتخار، یا به روشنی بیگ، صاحب منصب ترک تذکر داده می‌شد که حضرت عالی از کجا فهمیده‌اید که بی هر گونه استثنایی

ملی شدن صنایع نفت ما را به سخره گرفته و حرفهای صد تا یک غاز زده است، جواب داده می شد که شما اروپاییان بیش از دو قرن ایران و آسیا و سراسر جهان را غارت کردید، و اینک که ملتی در حد توانایش برای حفظ منافع خود برپا خاسته است او را تخطئه می کنید. یا ممکن است بعضی بگویند که همه مطالبی که در خلیقات ما ایرانیان آمده است، صد در صد درست، ولی بشرطی که این مطالب در کتابی عظیم که خلیقات مردم همه کشورهای جهان را شامل می گردید چاپ می شد نه این که ما به دست خودمان بهانه به دست خودی و بیگانه بدهیم که ما را تحقیر کنند که چه می گوید؟ ببینید در باره شما چه مطالبی گفته اند و این مطالب از طرف مردی بسیار سرشناس که پیشوای مسلم و بیچون و چرای قصه نویسی معاصر شماست برشته تحریر درآمده. ممکن است کسانی که تعدادشان کم نیست بگویند آقای جمال زاده نویسنده نامداری است که در داستانهای مختلفش از یکی بود یکی نبود تا قلشن دیوان، سرونه یک کرباس، و دار-المجانین و غیره «توانسته است چهره های مختلف اجتماع ایران را از سپاهی ستمگر، ملای شیاد، فرنگ رفته بی هنر، دیوانی دزد و دغل، و مردم کوی و برزن را که خود از نزدیک» می شناخته به خوانندگان بشناساند «و گوشه هایی از اخلاق و عادات آنان را ارائه دهد» (یحیی آراین پور، از صبا تا نیما، ج ۲ / ۲۸۲)، پس دیگر چرا باید به تألیف چنین کتابی دست بزند. اینها برخی از مطالبی است که پس از مطالعه کتاب مورد بحث ممکن است به ذهن برخی از خوانندگان بگذرد. ولی به نظر نویسنده این سطور، هیچ یک از این اظهار نظرها، جمع آوری و توقیف کتاب را در ایران توجیه نمی کند.

بدین جهت شاید بتوان بر مأمور بررسی اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر در رژیم پیشین نیز زیاد خرده گرفت، چنان که خود آقای جمال زاده هم با سعه صدر و در کمال بیطرفی و حق پذیری در مقدمه کتاب با لحن موافق از وی یاد کرده و نوشته است می دانم که او «از فرط تأثر کار کرده و قدم برداشته است و این خود دلیل است بر آن که صاف و پاک است و برای مال دنیا و مقام پرستی و حقه بازی قلم را بکار نینداخته است و همین خود شایسته تمجید است» (ص: ص)، چه می بینیم تقریباً بیست سال پس از نگارش آن گزارش، حتی مردی که نسیال و استادی دانشمند و وطن پرست چون آقای دکتر مهدی آذر نیز نمی تواند در برابر این کتاب بی تفاوت بماند. وی تنها پزشکی سرشناس نیست که سالهای دراز استاد دانشگاه تهران بوده است، او از جمله معدود پزشکانی است که با ادب فارسی و عربی و فرهنگ ایران بخوبی آشناست. چنین مردی که به ایران عشق می ورزد، و اینک بناچار دور از ایران بسر می برد، نیز دریکی از سخنرانیهایش بر مؤلف

خلفیات ما ایرانیان خرده می‌گیرد و می‌گوید «ایرانیان رفاه و تجمل را دوست می‌داشتند و به همین سبب همیشه مورد حسادت همسایگان خود قرار گرفته و آنها را به هوس غارت ثروت این قوم می‌انداختند. اقوام دیگر بارها در صدد نابودی این قوم برآمده‌اند... امروز هم کسانی با نوشتن کتابهایی چون خلفیات ما ایرانیان در صدد بی‌اعتبار کردن ایرانیان هستند» (کیهان، چاپ لندن، ش ۶۲، ۱۴ شهریور ۱۳۶۴، به نقل از سخنرانی دکتر مهدی آذر در زیر عنوان خاطره‌ای از دوران نخست وزیری دکتر مصدق).

\*\*\*

و اما اگر چند کلمه درباره «چاپ» این کتاب نگوییم حق مطلب را ادا نکرده‌ایم. از بنگاه معرفت که در ایران نیز ناشر بیشتر آثار آقای جمال زاده بود، باید سپاسگزار بود که خلفیات ما ایرانیان را در آمریکا چاپ کرده و در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. همچنین باید از ناشر ممنون بود که از مؤلف اجازه گرفته و سپس کتاب وی را بچاپ رسانیده است. ولی از نظر فنی بر کتاب ایرادهای بسیارست که به برخی از آنها در صفحات پیش اشاره‌گونه‌ای شده است. بیشتر صفحات مقدمه کتاب با خط نستعلیق و با قلم درشت چاپ شده است بی‌دلیلی موجه، ولی چهار صفحه نامه آقای جمال زاده به مدیر مجله مسائل ایران با حروف سربی است. شماره گذاری صفحات مقدمه سبب گمراهی خواننده می‌شود، زیرا ده صفحه اول مقدمه با حروف الفبا از الف تا د مشخص گردیده، و سپس بقیه عنوانهای مذکور در مقدمه کتاب با حروف الفبا از الف تا ط شماره گذاری شده است، و این را نیز بیفزاییم که ناشر در این شماره گذاری از ترتیب ابجد، هوز... استفاده نکرده است. متن کتاب با صفحه ۹ شروع می‌شود و معلوم نیست هشت صفحه قبل از آن چه شده است. «سر صفحه» ها آن چنان نامنظم و آشفته است که به خوانندگان باید توصیه کرد هرگز بر اساس «سر صفحه» ها به سراغ مطلبی نروند. موضوع دیگر که در چاپ کتاب در ایران بی سابقه نیست ولی بسیار عجیب می‌نماید آن است که ناشر، کتاب تالیف سید محمد علی جمال زاده را «تقدیم به روان پاک پدرمان شادروان حسن معرفت» کرده است! ظاهراً کار تقدیم کتاب را به این و آن ما از فرنگیان گرفته‌ایم و مرسوم نیست ناشران اثر مؤلفان را به پدر و مادر و کس و کار خود تقدیم کنند، زیرا صاحب چنین حقی شناخته نشده‌اند.

و اما اگر ناشر چاپ آمریکا در یک مقدمه کوتاه چند سطری به این حقیقت اعتراف می‌کرد که من خلفیات ما ایرانیان چاپ تهران را عیناً افست کرده‌ام، با حذف مقدمه

کتاب با صفحه ۹ آغاز گردیده است، زیرا مقدمه کتاب چاپ تهران جمعاً هفت صفحه بیشتر نبوده است!

کتاب خلیات ما ایرانیان را افراد بسیاری خوانده اند و افراد بیشتری نیز در سالهای آینده خواهند خواند و بدیهی است هر کس به سلیقه خود درباره آن به قضاوت خواهد پرداخت. ولی هرگز نباید از یاد ببریم که نام نامی سید محمد علی جمال زاده در تاریخ ادب معاصر ایران با نگارش کتاب یکی بود یکی نبود در متجاوز از شصت سال پیش جاودان گشته است. جمال زاده مردی است که در آن روزگار با شهامت قلم بدست گرفت و برخلاف عادت اهل قلم در آن زمان، به زبان محاوره معمولی قصه نوشت و با این کار خود ولوله و غوغایی در ایران بپا کرد. جمال زاده وجود عزیزی است که دیباچه اش را بر کتاب یکی بود یکی نبود «مانیفست مکتب جدید ادبی» ایران خوانده اند (از صبا تا نیما، ج ۲ / ۲۸۰) و این سخنی بحق است. کیست که با ادب معاصر ایران آشنا باشد و در برابر دوتن از نام آوران بزرگ نثر فارسی این دوران: علی اکبر دهخدا و سید محمد علی جمال زاده سر تعظیم فرود نیاورد.